



ریشه های هنر یوهان سباستیان باخ^۱

« بحثی در باب هنر آفاقی و هنر انفسی »

از آلبرت شوابتزر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

بعضی از هنرمندان انفسی هستند و برخی دیگر آفاقی. ریشه هنر گروه نخستین در شخصیت آنهاست. کار خلاق آنان تقریباً از روزگاری که در آن

۱ - سطور ۱ که ذیلا از نظر خوانندگان گرامی مجله موسیقی می گذرد ترجمه نخستین فصل کتاب مفصل و معتبر است که آلبرت شوابتزر تحت عنوان « یوهان سباستیان باخ » برشته تحریر کشیده است و در روزگار ما از اهم مراجع بشمار می رود. A. Schweitzer طیبی نامدار، موسیقی دان و موسیقی شناس سرشناس و در عرصه الهیات، حکیمی برآوازه است. طرز نوی که در اجرای آثار آرک باخ دارد جنبش تازه ای را در موسیقی ارک سبب گردیده است. شوابتزر از سال ۱۹۱۳ به بعد زندگی خود را وقف درمان دردمندان دوران نازیه کنگویی فرانسه کرده است و عواید خود را که از راه ترتیب کنسرتها و نوشتن مقالات و کتابها حاصل می شد صرف امور خیر می کند. مجله موسیقی امید دارد بتواند در آینده فصولی از کتاب « یوهان سباستیان باخ » را که برای عده ای بیشتر می تواند قابل استفاده باشد، منتشر سازد.

زندگی می‌کنند مستقل و منتزع است. این دسته که بخودی خود در حکم قاعده و قانون هستند به‌مقابلهٔ زمان می‌شتابند و قالب‌ها و اشکال جدیدی پدید می‌آورند تا با واسطهٔ آن اندیشه‌های خود را بیان دارند. ریشارد واکنر یکی از این شمارست.

اما باخ از زمرهٔ هنرمندان آفاقیست. این گروه از هنرمندان کاملاً در دوران خود زندگی می‌کنند و تنها با قالب‌ها و اندیشه‌هایی که روزگارشان بآنها عرضه می‌دارد هنر می‌آفرینند، به‌وسایل بیان هنری که حاضر و آماده بآنها تحویل شده است خرده‌ای نمی‌گیرند و در درون خود ضرورتی برای کشف راه‌های تازه نمی‌یابند. زندگی و عواطف و تجربیات آنها تنها منبع و منشأ هنرشان نیست و بهمین دلیل ریشه‌های آثارشان را نباید در سر نوشتشان جست. شخصیت هنری این‌ها بطور آزادانه در برابر جنبه‌های خصوصی زندگیشان قد علم کرده و آنها همچون چیزی که تا حدی جنبهٔ اتفاقی دارد تحت نفوذ و سلطهٔ خود در آورده‌است. از همین رو هر گاه زندگی باخ صورت دیگری می‌داشت باز آثار او در همین هیأت بود که ما می‌شنویم. فرض کنیم که اطلاع ما از زندگی او خیلی بیش از حالا بود و تمام نامه‌هایی را که او در زندگی نوشته است در اختیار داشتیم در چنین صورتی باز هم بیش از آن‌چه فعلاً می‌دانیم به معلومات جدیدتری در باب انگیزهٔ درونی تصنیف آثارش دست نمی‌یافتیم.

هنر هنرمند آفاقی غیر شخصی نیست بلکه فوق شخصی است. چنین بنظر می‌آید که او جز صورت قطعی دادن و کمال بخشیدن به آن چه در دسترسش قرار می‌گیرد برای تصنیف آثارش محروم نمی‌گردد. زندگی او حیات منفردی نیست بلکه این روح عصر و زمانست که در او به حیات خود ادامه می‌بخشد. همهٔ طلب‌ها و تفحص‌ها، کشش‌ها، ابداعات، شوق‌ها و سهوهای هنری گذشته و معاصر در وجود او تلفیق شده‌اند و توسط او شکل می‌گیرند و برون می‌تراوند.

از این منظر می‌توان بزرگ‌ترین موسیقی‌دان آلمانی را با بزرگ‌ترین فیلسوف آلمانی قیاس کرد. آثار و نوشته‌های کانت هم جنبه‌های غیر شخصی دارد. او فقط قوهٔ عاقله است که اندیشه‌ها و معضلات فلسفی زمان در او به -

نتیجه‌ای منتج شده‌اند. او نیز همان‌طور که باخ قالب‌هایی را که زمان بدو
عرضه داشته بود. بدون ملاحظه و معاینه پذیرفت زبان محتشم رنگینی را که
در زمانش موجود بود بکار برد.

از نظر برونی می‌توان گفت که شخصیت باخ فردی نیست بلکه جهانیست.
او ناظر تحولات و پیشرفت‌های سه یا چهار نسل در زمینه موسیقی بوده است.
هر گاه کسی سرگذشت این خانواده را که در حیات هنری آلمان وضعی منحصر
بفرد دارد دنبال کند چنین احساسی باو دست می‌دهد که هر واقعه‌ای که در
این خانواده رخ می‌دهد بنحوی صورت کمال بخود می‌گیرد. این دیگر در
نظر آدمی از جمله بدیهیات شمرده می‌شود که روزی یکی از افراد خانواده
باخ بیاید که همه باخ‌های دیگر در وجود او زندگی کنند و آن قسمت از
موسیقی آلمانی که این خانواده معرف و نماینده آنست با وجود او به نقطه
انتهای خود برسد. برای آن که بزبان کانت سخن گفته باشیم باید بگوئیم
که یوهان سباستیان باخ ضرورتی تاریخی است.

از هر طریقی که آدمی در ادب و موسیقی قرون وسطائی سیر کند باز
دانش بدو می‌انجامد.

همه جلال و شکوه لیده‌های مذهبی که در فاصله قرن دوازده تا هجده
آفریده شده است زینت بخش کاتات‌ها و پاسیون‌های اوست.

هندل و دیگران گنجینه گرانبهای ملودیهایی کورال را بدون استفاده
و دست نخورده به یک سو نهاده‌اند. آنها می‌خواهند از قید گذشته آزاد باشند.
اما باخ طرز فکر دیگری دارد و کورال را مبنا و شالوده آثار خود قرار
می‌دهد.

هر گاه کسی تاریخ «آرمونیزه» کردن کورال را دنبال کند باز کارش
به باخ می‌رسد. آنچه استادان آهنگ‌های چند صدائی مانند «اکارد»
(Eccard)، «پروتوربوس» (Praetorius) و دیگران در طلبش بودند
توسط او تحقق پذیرفته است. آنها فقط می‌توانستند ملودی را «آرمونیزه»
کنند؛ اما او با روشی که در آهنگسازی دارد متن را بصورت الحان
درمی‌آورد.

وضع پرلودهای کورال و فانتزی‌های کورال هم جز این نیست.


« پاخل بل » (Pachelbel) ، « بوهم » (Böhm) و « بوکستوده » (Buxtehude) استادان مسلم این عرصه، فرم و قالب را می آفرینند. اما دمیدن روح در این قالب کار آنان نیست. اگر مجاهدات و تلاشها برای رسیدن به غایت مطلوب نباید عبث باشد پس ناگزیر باید مردی بزرگ‌تر با به عرصه وجود گذارد که بتواند فائز بهای کورال خود را بصورت منظومه‌های موسیقی در آورد.

« موت » تحت تأثیر موسیقی سازی ایتالیائی و فرانسوی بصورت کانتات درمی آید. از زمان « شوتس » (Schütz) به بعد يك قرن تمام کنسرت معنوی کوشیده است تادر کلیسا برای خود منزلت و آزادی بدست آورد. دیگر بخوبی احساس می‌شود که این نوع موسیقی تکیه گاه خود را بعنوان عبادت و مراسم و مناسک ازدست داده است بنابراین با شتابی روز افزون از حدود و تغور اعمال و عبادات خارج میشود و در طلب آنست که درام مذهبی مستقلی باشد و می‌کوشد که از نظر شکل به اپرا نزدیک تر شود. دیگر اوراتوریو دارد آماده ظهور می‌شود. در این لحظه است که باخ ظاهر میگردد و کانتات جاویدان را می آفریند. باید گفت که اگر این کار یک نسل بعد اتفاق می‌افتاد دیگر کار از کار گذشته بود. از نظر قالب، کانتات آفریده باخ از صدها کانتاتی که در دوران او نوشته میشد تا بدست فراموشی سپرده شود، تفاوتی ندارد. کانتات باخ هم دارای همان ضعف‌ها و نقائص صوری زمان اوست. ولی روح است که باین کانتات‌ها حیات بخشیده است. از شور و طلب مشتاقانه نسل‌هایی که از آفرینش آثار ماندنی عاجز بودند برای يك بار خواست و اراده‌ای پدید آمد که خود بعظمت غایت مطلوب بود و در برابر دیدگان دو نسل دیگر، خود می‌نمود و با وجود همه کجرفتاریهای زمان فقط و فقط بر اثر عظمت اندیشه به پیروزی رسید.

در اواخر قرن هجدهم « پاسیون » را می‌بینیم که خواهان ورود به - کلیساست. بطرفداری و مخالفت این فکر معرکه‌ها برپا می‌شود و مبارزه‌ای درمی‌گیرد. باخ با نوشتن دو « پاسیون » باین کشمکش پایان می‌دهد. این هر دو اثر از نظر متن و قالب هیچ امتیازی بر نوع « پاسیون » های رایج آن زمان ندارند اما روح این آثار فروغ دیگری دارد که آنها را برای همیشه از دست برد زمان رهائی بخشیده و مغلط ساخته است.

بدین ترتیب می‌پیشیم که باخ خود غایت است . او مبداء و منشاء چیزی نیست بلکه همه چیز تنها با او منتهی می‌شود . نوشتن سرگذشت واقعی این استاد بمعنی نمایاندن زندگی و شگفتگی حیات هنری آلمان است که در وجود او بیابانه کمال می‌رسد و نکته‌ای از نکات آن ناکفته نمی‌ماند . این کار در ضمن بمنزله ادراک تلاش‌ها و ناکامی‌های آن نیز هست . این نایفه را نباید تنی واحد پنداشت . او روحی است مجموع . قرن‌ها و نسل‌ها برای پدید آوردن آناری که ما در برابر عظمت آن خاموش ایستاده‌ایم دست‌اندرکار بوده‌اند . آن کس که تاریخ این روزگار را بخواند و دریابد که چه چیز بدان پایان می‌بخشد خوب می‌داند که آن‌چه خوانده‌است جز تاریخ سرگذشت زندگی مردی نیست که قبل از این که شخصیتی منفرد باشد بمنزله نقطه پایانت و خاتم هنر دوران خویش بشمار می‌رود .

ترجمه کی‌کوس جهان‌داری



شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مركز جامع علوم انسانی